

درس نهم : کلاس نقاشی

شرح و تحلیل بخش هایی از درس:

۱- زنگ نقاشی بود، دلخواه و روا نبود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود. «صاد» معلم ما بود؛ آدمی افتاده و صاف. سالش به چهل نمی رسید. دور نبود. صورتک به رو نداشت. کارش نگارنقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقشبندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می ریخت. آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود. در بیج و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟ (ص ۶۴، بند اول)

قلمرو زبانی: روا: جایز / صورتک: نقاب / افتاده: فروتن / صاف: پاکدل / نگار: نقاشی / نازک: ظریف / / نقش بندی: نقاشی / دلگشا: دوست داشتنی / عرفانی: خدانشناسی / اسلیمی: اسلامی (ممال)

قلمرو ادبی: دلخواه و روان بودن: کنایه از مطابق میل بودن / خشکی نداشت: کنایه از خسته کننده نبود / خشکی نداشت: حس آمیزی / رنگ را نگارین می ریخت: کنایه از خوب رنگ آمیزی می کرد / معلم دور نبود: کنایه از اینکه صمیمی بود / صورتک به رو نداشت: کنایه از اینکه صادق و ساده بود.

قلمرو فکری: زنگ نقاشی بود، دوست داشتنی و مطابق میل بود. خسته کننده نبود. جدی گرفته نمی شد. خنده در آن جایز بود. صاد معلم ما بود؛ آدمی فروتن و پاکدل. سانش به چهل سال نمی رسید. با ما صمیمی بود.

یکرنگ و یکدل بود. کارش طراحی نقشه‌آلی بود و در آن مهارت داشت. نقاشی اش شادی آفرین بود و رنگ آمیزی اش بسیار خوب بود. نقاشی های او بدون تصویر انسان است و بهتر که انسان را نقاشی نمی کرد. در پیچ و تاب نقاشی عرفانی و اسلامی، همان بهتر که تصویر انسان نباشد!

۲- معلم، مرغان را گویا می کشید؛ گوزن را رعنا رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست؛ سگ را روان گرتنه می ریخت؛ اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است. (ص ۶۴، بند دوم)
قلمرو زبانی: مرغان : پرندگان / گویا: گوینده / رعنا: قد بلند / می بست: نقاشی می کرد / گرتنه: گرده، پودر / بیرنگ : طراحی / حدیث: خاطره
قلمرو ادبی: گویا می کشید: کنایه از واقعی به نظر رسیدن نقاشی / گرتنه می ریخت: کنایه از طراحی می کرد / حرفی به کارش بود: کنایه از اینکه ماهر نبود.
قلمرو فکری: معلم، پرنده‌ها را واقعی و گوزن را زیبا می کشید. خرگوش را سرزنده و سر حال می کشید و سگ را در حال حرکت طراحی می کرد.. اما در طراحی اسب، ماهر نبود و من خاطره ای از اسب کشیدن معلم به یاد دارم.

۳- به تخته سیاه با گچ طرح جانوری می ریخت؛ ما را به رونگاری آن می نشاند و خود به نقطه چینی نقشه خود می نشست. (ص ۶۴، سطر ۱۱)
قلمرو زبانی: می ریخت: می کشید / می نشاند: موظف می کرد / رونگاری: کشیدن نقاشی از روی طرح
قلمرو فکری: روی تخته سیاه با گچ، طرح جانوری می کشید و ما را به رونگاری آن وادار می کرد و خودش به نقطه چینی نقشه خودش می پرداخت.

۴- معلم مشوش بود. از در ناسازی صدا برداشت چرا اسب به درد شما نمی خورد. پی بردیم راه دست خودش هم نیست و این بار اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم: «اسب، اسب». (ص ۶۴، سطر ۱۶)
قلمرو زبانی: مشوش: نگران و پریشان / ناسازی: مخالفت / تنی چند: چند نفر / پی بردیم: فهمیدم / دم گرفتیم: هم صدا شدیم
قلمرو ادبی: راه دست خودش: کنایه از اینکه مشکل است / اتاق: مجاز از دانش آموز / به درد شما نمی خورد: کنایه از مناسب نیست.
قلمرو فکری: معلم آشفته (دستپاچه) شد. مخالفت کرد و با صدای بلند گفت: چرا اسب؟ برای شما مناسب نیست. متوجه شدیم در این زمینه مهارت ندارد. و این بار دانش آموزان از جا کنده شدند و همه با هم فریاد زدیم: «اسب، اسب».

۵- خلف صدق نیاکان هنرور خود بود و نمایش نیم رخ زندگان رازی در بر داشت و از سر نیازی بود. اسب از پهلو، اسبی خود را به کمال نشان می داد. (ص ۶۴، سطر ۲۰)
قلمرو زبانی: خلف صدق: جانشین راست / هنرور: هنرمند / از سر: به خاطر / کمال نشان داد: کامل نشان داد.

قلمرو فکری: جانشین شایسته اجداد هنرمند خود بود. نمایش نیم رخ زندگان رازی در بر داشت و از سر نیازی بود. نیمرخ اسب، زیباترین و کامل ترین تصویر را از اسب ارائه می دهد.

۶- دست معلم از وقب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فک زیرین را پیمود و در آخره ماند؛ پس بالا رفت، چشم را نشانده؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ گرده را بر آورد؛ دم را آویخت؛ پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد؛ از خم کتف و سینه فرارفت و دو دست را تا فراز کله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرفته زد. از کار بازماند. دستش را پایین برد و مردد مانده بود. صورت از او چیزی می طلبید؛ تمامت خود را می خواست. (ص ۶۵، بند اول)

قلمرو زبانی: فرود: پایین آمد / فک: آرواره / پیمود: رسم کرد / یال: موی گردن اسب / فرا رفت: بالا رفت / باز آمد: بازگشت / مردد: دو دل

قلمرو فکری: دست معلم از فرورفتگی کمر حیوان روان شد؛ پایین آمد. لب را به یک حرکت کشید. فک زیرین را رسم کرد و در قوس زیر گردن اسب باقی ماند؛ سپس بالا رفت، چشم را ترسیم کرد؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال میان دو کتف به زیر آمد؛ از فرورفتگی پشت اسب گذشت؛ بالای کمر اسب را نقاشی کرد؛ دم را کشید؛ سپس به قسمت گردن بازگشت. به پایین رو نهاد؛ از خم کتف و سینه بالارفت و دو دست را تا بالای برآمدگی نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو طراحی کرد. از کار بازماند. دستش را پایین برد و مردد مانده بود. صورت از او چیزی می طلبید؛ می گفت من را تمام کن.

۷- سرپایش از درماندگی اش خبر می داد، اما معلم درنماند. گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید. (ص ۶۵ سطر ۷)

قلمرو زبانی: گریز زدن: از موضوعی وارد موضوع دیگر شدن / انجامیدن: به پایان رسیدن / درنماند: توقف نکرد / رندانه: زیرکانه

قلمرو فکری: سرپایش از درماندگی اش خبر می داد، اما معلم توقف نکرد. گریزی زیرکانه به کار برد و از این تنگنا خلاص شد این به سود اسب انجامید.

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir